

نظرية الميمات:

نظريهء ميمها :

هي أطروحة طورها د. ريتشارد دوكنز وأصلها أو أصل الفكرة لجورج كريستوفر وليامز (1).

1. جورج كريستوفر وليامز (مايو 12، 1926 - 8 سبتمبر 2010)، عالم أمريكي متخصص في علم الأحياء التطوري، وهو أستاذ فخري لعلوم البيولوجيا في جامعة ولاية نيويورك في ستوني بروك.

فرضيهء ميمها، نظريهءى است كه دكتر ريجارد داوكينز آن را توسعهء داده است و اصل اين نظريهء يا انديشهء، به جورج كريستوفر وليامز (1) بازمى گردد.

(1)-جورج كريستوفر وليامز (George Christopher Williams) (12ماي 1926 - 8سپتامبر 2010) دانشمند زيستشناس تكاملى اهل امريكا و استاد افتخارى زيستشناسى دانشگاه استونى بروك در ايالت نيويورك بود.

ويمكن أن نقول: إنهم مضطرون لها في محاولة لحل عجز نظرية الجينة الأنانية عن تعليل كثير من سلوكيات الإنسان الثقافية - كالإيثار الحقيقي - التي لا يمكن أن تنسب إلى أنانية الجين أو الإيثار المتبادل، فهي محاولة لتفسير قدرتنا على اختراع الإيثار الحقيقي ومناقشته، وأيضاً هي محاولة لحل معضلة الجبر الأخلاقية التي تجعل حتى الجرائم مبررة بيولوجياً في حال تم ارجاع كل شيء في سلوك الإنسان إلى الجينات، ولهذا وجد دوكنز أن الحل بأطروحة الميمات أو الميمة الأنانية التي يفترض بها أن تعمل في المواضع التي تتوقف عندها نظرية الجينة الأنانية أو الانتخاب عن التفسير والعمل.

مى توانيم بگويمم آنها براى حل مشكل ناتوانى تئورى ژن خودخواه از توضيح بسيارى از رفتارهاى فرهنگى بشر از قبيل ايثارگرى واقعى كه نمى توان آنها را به ژن خودخواه يا ايثارگرى دوجانبه نسبت داد به اين نظريهء متوسل

شده‌اند. نظریه میمها تلاشی برای تفسیر و بررسی توانایی ما در تفسیر
ایثارگری واقعی و همچنین حل معضل جبر اخلاقی است که طی آن حتی
جرمها و جنایتها را با رنگ و لعاب بیولوژیکی توجیه می‌کنند؛ چرا که تمام
رفتارهای انسانی را به ژنها ارجاع می‌دهند. از این رو داوکینز برای حل
مشکل، به سراغ فرضیه میمها یا میم خودخواه رفت، زیرا چنین فرض
می‌شود که این نظریه در موقعیتهایی که نظریه ژن خودخواه یا انتخاب، از
تفسیر و عمل بازمی‌ماند، کارایی از خود نشان می‌دهد.

ففي مقابل أطروحة الجبر الجيني المتقدمة ظهرت أطروحة الميمات لدوكنز
لتقول: إننا الآن نمتلك الحرية والقدرة على كبح جماح الأنانية الجينية، وإننا
الآن نمتلك استقلالية كافية لمنع التحكم التام للجينات فينا باعتبارنا آلات
بقاء فانية تستخدمها الجينات للبقاء والأفضل أن أترك دوكنز نفسه يتكلم عن
هذه المسألة:

فرضیه میمهای داوکینز در مقابل فرضیه جبر ژنتیکی که پیشتر بحث آن
رفت، قد علم کرد تا بگوید: ما اکنون از آزادی و توانایی مهار خودخواهی
ژنها برخورداریم، و اکنون استقلال کافی برای جلوگیری از یکتازی مطلق
ژنهای درون خود را داریم؛ از این رو که ما ماشینهای بقای فناپذیری
هستیم که ژنها از آن برای بقای خویش استفاده می‌کنند. بهتر است اجازه
دهم داوکینز خودش در این خصوص سخن بگوید:

«بالنسبة إلى الاختزاليين (جبريين جينيين)، إن الادمغة أغراض بيولوجية محددة تولد
خصائصها السلوكيات التي نلاحظها والحالات الفكرية أو النيات التي نستدل عليها
من السلوك... لنفرض أن موقفا ما يكون، أو ينبغي أن يكون، منسجما تماما مع مبادئ
البيولوجيا الاجتماعية التي قدمها ويلسون ودوكنز. لكن اعتمادها يعني تورطهم في
معضلة الادعاء أولا بفطرية القسم الأكبر من السلوك البشري، وهو ما يعتبرونه
بوضوح، بصفتهم ليبراليين أمرا غير جذاب (ضعيفة، تلقين، الخ) ومن ثم التورط في

مخاوف ليبرالية اخلاقية تتعلق بالمسؤولية عن الاعمال الاجرامية، في حال كانت هذه، كغيرها من الاعمال، محددة بيولوجيا. ولتفادي هذه المشكلة، قرر ويلسون ودوكنز التماس إرادة حرة تمكننا من القيام بعكس ما تمليه علينا جيناتنا في حال رغبتنا في ذلك... وهذا يشكل في الأصل عودة الى الديكارتية غير المخرجة، الى الدخيل المزدوج. اظن ان روز وزملاءه (كذا) يتهموننا باننا نجمع شيئين متناقضين. فإما ان نكون (جبريين جينيين) واما ان نؤمن (بالارادة الحرة) ولا يمكننا الحصول على الاثنين لكن - وهنا أفترض أنني أتكلم عن نفسي وبالنيابة عن ويلسون - نحن جبريون جينيون فقط من منظور روز وزملاءه وما لا يفهمونه (على ما يبدو على الرغم من صعوبة تصديق ذلك) هو انه بالإمكان التثبت بفكرة ان الجينات تمارس تأثيرا احصائيا على السلوك البشري والاعتقاد في الوقت نفسه بإمكان تعديل هذا التأثير او التخلص منه أو عكسه من خلال تاثيرات أخرى. ولابد من أن تمارس الجينات تاثيرا احصائيا على أي نمط سلوكي يتطور نتيجة الانتقائية الطبيعية ولعل روز وزملاءه يتدعون بحجة مفادها ان الرغبة الجنسية لدى البشر تطورت نتيجة الانتقائية الطبيعية تماما كما يتطور أي شيء بفعل الانتقائية الطبيعية وعليه لابد لهم من ان يوافقوا على حقيقة وجود جينات تؤثر في الرغبة الجنسية تماما كما تؤثر الجينات في أي شيء آخر لكنهم لا يجدون مشكلة على الأرجح لجهة كبح رغباتهم الجنسية عندما تتجلى الحاجة اجتماعيا الى ذلك وأين الازدواجية في ذلك؟ لا مكان لها على ما يبدو. ولا ازدواجية كذلك بالنسبة الي في الدفاع عن التمرد ضد (جور المتضاعفات الانانية) فنحن أي ادمغتنا، منفصلون ومستقلون كفاية عن جيناتنا لكي نتمكن من التمرد عليها. وكما اشرت سابقا، نحن نفعل ذلك على نطاق ضيق كلما استخدمنا وسائل منع الحمل ولا سبب يحول دون تمردنا على نطاق واسع أيضا»(1).

1. المصدر (دوكنز - الجينة الأثانية): ص336.

« از نظر تقليل گرایان (جبرگرایان ژنتیکی)، مغز، ابزار زیست‌شناختی مشخصی است که کیفیات آن، رفتارهای قابل مشاهده و حالت‌های فکری یا برداشت ما از آن رفتارها را به وجود می‌آورد... فرض کنیم اتقافی افتاده یا باید واقع شود، که با اصول زیست‌شناختی اجتماعی مطرح شده از سوی ویلسون و داوکینز کاملاً سازگاری دارد. اما این نگرش، آنها را بر سر این دوراهی قرار می‌دهد که ابتدا در مورد ذاتی بودن بیشتر رفتارهای بشر بحث کنند، و چون آزاداندیش هستند، این رفتارها (کینه‌ورزی، مغزشویی و مانند اینها) برایشان ناخوشایند است، سپس خود را درگیر موضوعات اخلاقی در مورد مسئولیت اعمال مجرمانه می‌کنند، اگر اینها هم مثل

اعمال دیگر ذاتی فرض شوند. برای پرهیز از این مشکل، ویلسون و داوکیدز صحبت از اراده آزادی را به میان می‌کشند که به ما توان مقابله در برابر دستورات ژن‌هایمان را می‌دهد و اگر بخواهیم ... این در واقع بازگشتی است به فلسفه دکارتی، دوگانه‌پرستی خدا و ماشین. من فکر می‌کنم رُز و همکارانش ما را به این متهم می‌کنند که ما دو چیز متناقض را با هم جمع کرده‌ایم. یعنی ما یا باید “جبرگرای ژنتیکی” باشیم یا “اراده آزاد” را باور داشته باشیم. نمی‌شود هم‌زمان به هر دوی آنها اعتقاد داشت. اما من در اینجا از طرف خودم - و پروفیسور ویلسون - می‌گویم، از نظر رز و همکارانش ما تنها “جبرگرای ژنتیکی” به حساب می‌آئیم. چیزی که از نظر آنها دور مانده (و اگرچه آشکار است، اما قبولش آسان نیست) این است که هرچند ما کاملاً قبول داریم که ژن‌ها از نظر آماری بر رفتار بشر تأثیرگذارند، ولی در عین حال بر این باوریم که می‌توان این تأثیر را با اثرگذاری‌های دیگر، تعدیل، برطرف یا برعکس نمود. ژن باید روی هر الگوی رفتاری که از طریق انتخاب طبیعی پیدا می‌شود، یک تأثیر آماری داشته باشد. با فرض اینکه رز و همکارانش قبول دارند که میل جنسی بشر را انتخاب طبیعی ایجاد کرده، به همان مفهومی که همه چیزهای دیگر را انتخاب طبیعی ایجاد نموده است. پس باید قبول داشته باشند که بعضی ژن‌ها روی میل جنسی اثر می‌گذارند، به همان مفهومی که ژن‌ها همیشه روی چیزهای دیگر اثر می‌گذارند. اما احتمالاً آنها در اینکه گاهی از نظر اجتماعی لازم است میل جنسی مهار شود، مشکلی ندارند. آیا در این قضیه دوگانگی وجود دارد؟ معلوم است که نه. من هم در اینکه بخواهم در مقابل “خودکامگی ژن‌ها” بایستم هیچ دوگانگی‌ای نمی‌بینم. ما، یعنی مغز ما، آن قدر جدا و مستقل از ژن‌هایمان است که بتوانیم در مقابل آنها سر به عصیان بگذاریم. چنان که قبلاً هم گفتم، هر بار که ما به طریقی مانع بارداری می‌شویم، در مقابل ژن‌هایمان ایستاده‌ایم. دلیلی ندارد نتوانیم در مقیاسی وسیع‌تر این کار را انجام دهیم» (1).

1. منبع: داوکیدز، ژن خودخواه، ص ۳۳۶.

المیم فی الثقافة کالجین فی الأحياء، فإذا كان الجين هو عبارة عن المعلومات الوراثية المنقولة في الكروموسومات فالمیم هو عبارة عن ثقافة معينة تتناقلها الكائنات وتتعلمها من بعض أفراداً وجماعات وجيلاً من بعد جيل، وآلة حفظها

ونقلها هو الدماغ الذي يأخذ في أطروحة الميمات دور حاوية الحساء الأولي - وربما الحساء أيضاً - الذي تكونت فيه الناسخات أو المتضاعفات الأولى التي تطورت فيما بعد إلى الحمض النووي منقوص الأوكسجين أو الـ DNA .

ميم در فرهنگ همانند ژن در زیست‌شناسی است. اگر ژن عبارت باشد از داده‌های وراثتی انتقال‌یافته در کروموزومها، ميم هم به مفهوم فرهنگ مشخصی است که موجودات آن را انتقال می‌دهند و افراد، گروهها یا نسلها یکی پس از دیگری آن را فرامی‌گیرند. ابزار نگهداری و انتقال ميم، مغز است که طبق نظریهء ميمها، مغز ظرف سوپ آغازین - و چه بسا خود سوپ - در نظر گرفته می‌شود که در آن سوپ نیز نسخه‌بردارها یا همتاسازهای اولیه‌ای که بعداً به DNA تکامل یافتند، شکل گرفته است.

فالميمات عبارة عن ثقافة معينة (مفردات لغوية لفظية أو غير لفظية، لباس، سلوك.. الخ) تُنسخ بين أفراد المجتمع الحيواني أو الإنساني، وأطروحة الميمات وضعت لتفسير التطور الثقافي للإنسان بالخصوص بانتقال الميم المفضل بين الأفراد، كما يعتبر بعض علماء الأحياء أن الميمات - كمفردات لغوية وثقافية - أحد الأسباب التي تفسر حصول الإنسان على الدماغ الفائق، الذي يُمكنه من نسخ الميمات أكثر كماً وكيفاً، والتي بدورها تعتمد على كبر حجم الدماغ ونوعه.

ميمها عبارتند از فرهنگی مشخص و معین (واژگان زبانی لفظی یا غیر لفظی، لباس، رفتار و غیره) که بین افراد جامعهء حیوانی یا انسانی نسخه‌برداری می‌شوند. فرضیهء ميمها با هدف تفسیر تکامل فرهنگی بشر به‌ویژه از طریق انتقال ميم برتر بین افراد مطرح شده است. برخی زیست‌شناسان معتقدند ميمها - به عنوان واژگان زبانی و فرهنگی - یکی از دلایلی است که دست یافتن انسان به مغز برتر را که می‌تواند ميمها را به

طور كمّي و كيفية نسخه برداری كند، شرح دهد؛ چرا كه اين انتقال به نوبهء خود به اندازه و نوع مغز وابسته می باشد.

وعموماً، يمكن اعتبار أطروحة الميمات محاولة لتفسير الطفرة الحضارية الثقافية في التاريخ الإنساني والتي تعجز الجينات والتطور البيولوجي لوحده عن تفسيرها بصورة كاملة.

به طور کلی می توان فرضیهء میمها را به عنوان تلاشی برای تفسیر جهش فرهنگ و تمدن در تاریخ انسانی در نظر گرفت، که ژن ها و تکامل بیولوژیکی به تنهایی قادر به تفسیر کامل آن نمی باشند.

«الجدير ذكره أنني أتعاطف كثيرا مع هذا الموقف. ولا أشك في وجود منافع جينية لامتلاكنا الأدمغة التي نمتلكها. لكنني على الرغم من ذلك أعتقد بأن هؤلاء الزملاء سيكشفون، إن هم تمعنوا في أسس فرضياتهم الخاصة، أنهم يلتفون على المواضيع بمقدار ما افعل انا ذلك. فالسبب الأساسي الذي يجعل محاولتنا تفسير الظواهر البيولوجية على مستوى المنفعة الجينية سياسة مفيدة يُعزى إلى ان الجينات تكون متضاعفات أو نواسخ. فما إن يوفر الحساء البدائي الظروف الملائمة ألتى للجزيئات بأن تنتج نسخا مطابقة لها حتى تتولى المتضاعفات هذه المهمة. فعلى مر أكثر من ثلاثة الاف مليون عام، كان الحمض النووي الريبي المنقوص الاكسجين المتضاعف الوحيد الجدير بالحديث عنه في العالم. ولكن هذا لا يعني بالضرورة أنه يتحكم بهذه الحقوق الاحتكارية إلى الابد. فمتى نشأت ظروف تسمح لنوع جديد من المتضاعفات بإنتاج نسخ مطابقة عنه، ستنزع المتضاعفات الجديدة إلى تولي المهمة وتبدأ بنوع جديد من التطور الخاص بها. وما إن يبدأ هذا التطور الجديد حتى يصبح تابعا للتطور القديم إنما في سياق غير ضروري. فالتطور القديم المرتكز على الانتقائية الجينية يؤدي عبر إنتاجه للأدمغة إلى استحداث الحساء الذي تنشأ فيه الميمات الأولى. وما إن تنشأ الميمات المستنسخة لنفسها حتى ينطلق التطور الخاص بها بوتيرة أسرع. أشير ألى أننا نحن علماء الاحياء تشربنا فكرة التطور الجيني إلى حد يجعلنا

ننسی أنها مجرد نوع واحد من أنواع التطور العديدة المحتملة. الواقع ان التقليد بمعناه الواسع، هو الطريقة المعتمدة التي تجعل الميمات تتضاعف»(1).

1. المصدر (دوكنز - الجينة الأثانية): ص 314 - 315.

« من این نگرش را درک می‌کنم و شک ندارم داشتن مغزی که ما داریم، از نظر ژنی امتیازاتی دارد. با وجود این فکر می‌کنم اگر همکارانم با دقت بیشتر به اصول بنیادی فرضیه‌های خود توجه کنند، خواهند دید که دارند همان سؤال‌های مرا مطرح می‌کنند. در اصل، از آنجا که ژن‌ها هم‌تاساز هستند، یک روش خوب برای توضیح دادن پدیده‌های زیست‌شناختی مطرح کردن امتیازات ژنی آنها می‌باشد. وقتی در سوپ آغازین شرایط طوری شد که مولکول‌ها توانستند نسخه‌هایی از خودشان بسازند، خود، زمام امور را به دست گرفتند؛ در زمانی بیش از سه‌میلیارد سال، DNA تنها هم‌تاساز مطرح در جهان بوده که ارزش داشته‌است راجع به آن صحبت کنیم. اما لزومی ندارد این انحصار تا ابد برقرار باشد. وقتی شرایطی به وجود می‌آید که در آن نوع جدیدی از هم‌تاساز، نسخه‌هایی از خودش می‌سازد، زمام امور به دست این هم‌تاساز جدید می‌افتد و نوع جدیدی از تکامل را که خاص خودش است، بنا می‌گذارد. زمانی که این تکامل جدید شروع شود، به‌هیچ‌وجه لازم نیست در خدمت هم‌تاساز قبلی باشد. تکامل قبلی، که بر اساس انتخاب ژن بود، با ساختن مغز، سوپی به‌وجود آورد که در آن نخستین میمها پدیدار شدند. وقتی میمهای هم‌تاساز پدیدار گشتند، تکاملی که خاص آنها بود سرعت گرفت. ما زیست‌شناسان چنان غرق در مفهوم تکامل ژنی شده‌ایم که اغلب فراموش می‌کنیم تکامل ژنی فقط یکی از انواع ممکن تکامل می‌تواند باشد. در واقع تقلید به معنی متداول آن همان هم‌تاسازی میمها می‌باشد»(1).

1. منبع: داوکینز، ژن خودخواه، ص ۳۱۴ و ۳۱۵.

أيضاً: افترض دوكنز أن تأثير الميمات ممكن أن يكون سريعاً جداً وليس على غرار تأثير الجينات البطيء في محاولة لتعليل قصر المدة الزمنية التي تطور فيها الإنسان ثقافياً، وليعلل أي قفزة حضارية ثقافية بهذا الفرض.

همچنین داوکینز برای اینکه بتواند کوتاهی دوره‌ی زمانی که فرهنگ انسان در آن تکامل یافته را توضیح دهد و نیز با هدف ارائه‌ی تفسیری برای هر نوع

جهش فرهنگی در این فرض، چنین انگاشته که تأثیر میمها ممکن است بسیار سریع و برق آسا باشد، نه مانند تأثیرگذاری آرام زن‌ها.

«أظن أن نوعاً جديداً من المتضاعفات قد ظهر أخيراً على هذا الكوكب نفسه. وها هو يحدث في وجوهنا. إنه لا يزال في مرحلة الطفولة، ويتحرك متعثراً في حسائه البدائي، لكنه يحقق في الوقت نفسه تغيراً تطورياً بسرعة تجعل الجينة القديمة تلهث وراءه متأخرة عنه مسافة طويلة»(2).

2. المصدر (دوكنز - الجينة الأثانية): ص 313.

« به باور من اخیراً نوع جدیدی از همتاساز روی سیاره ما پیدا شده و در چشم ما چشم دوخته است. این همتاساز که هنوز دوران طفولیت خود را می‌گذراند، با خام‌دستی در سوپ آغازین غوطه‌ور است، اما تغییرات تکاملی آن با سرعتی که دارد، زن قدیمی را نفس‌نفس‌زنان پشت سر گذاشته، به پیش می‌رود »(2).

2. منبع: داوکینز، زن خودخواه، ص ۳۱۳.

وانتقال الميمات وترسخها يعتمد على مبدأ التقليد والنسخ، أما نشوؤها فالمفروض أنه يعتمد بعض الأحيان على اختراعها عند الحاجة أو وقوع أخطاء أثناء التقليد تؤدي إلى نشوء ميم جديد، وهكذا تتنوع الميمات وتنتقل بين أفراد الحيوان أو الإنسان.

انتقال و تثبیت میمها، بر پایه اصل تقلید و نسخه‌برداری صورت می‌گیرد. اما پیدایش آن، بعضاً بر عهده پدیدار شدن بهنگام نیاز یا بروز خطا در جریان تقلید است که خود، به پیدایش ميم جدیدی منجر می‌شود. به این ترتیب میمها تنوع یافته، بین افراد حیوان و بشر انتقال می‌یابند.

فالميمات هي المادة الثقافية القابلة للنسخ، والحيوانات والناس هم عبارة عن آلات نسخ تنسخها وتحفظ بها وتعمل بها وتنقلها إلى الآخرين وتتطور هذه

الآلات - عند توفر الطفر الجيني نحو التحسين - تبعاً للميمات وتوسعها وتكثورها وتراكمها، فهي يمكن أن تكون أحد أسباب تثبيت جينات التحسين، وهذا يمكن أن يُفسر حجم ونوع أدمغتنا فيمكن أن يقال: إن لتوسع الثقافة مدخلية بكم حجم الدماغ وتطوره النوعي باعتبارها جهة ضاغطة بهذا الاتجاه.

ميمها عبارتند از عنصر فرهنگی قابل نسخه‌برداری؛ حیوانات و انسانها هم عبارتند از ابزارهای نسخه‌برداری که ميمها را نسخه‌برداری و محافظت کرده، به دیگران سرایت می‌دهند. این ابزار - به‌هنگام وقوع جهش ژنتیکی به سمت بهبود و پیشرفت - بسته به خود ميمها و نیز توسعه، ازدیاد و انباشتگی آن، تکامل می‌یابند. این موضوع می‌تواند یکی از راهکارهای تثبیت ژنهای بهبوددهنده باشد. به این ترتیب می‌توان اندازه و نوع مغزهایمان را تفسیر نمود. شاید بتوان گفت: توسعه فرهنگ از آنجا که عامل فشاری در این روند است، در بزرگ شدن اندازه مغز و تکامل نوعی آن تأثیر دارد.

«لوحظ سلوكيات معينة، وهناك اغراء شديد بوصفها بانها ثقافات مختلفة بين القبائل المتعددة من البابون والماكاك وغيرها من الحيوانات الرئيسية، لوحظ مثلا ان بعض القرود تاكل بعض الطيور بينما لا تفعل ذلك القبيلة المجاورة، ولدى كل قبيلة صيحة معينة قد تعنى "أهرب فهناك حيوان مفترس" ولكن هذه الصيحات تختلف من قبيلة الى اخرى، فهناك لهجات مختلفة.

وقد وقعت تجربة أكثر إثارة بالصدفة على يد عالم ياباني للحيوانات الرئيسية فعند محاولته لحل مشكلة الجوع بين قرود الماكاك في إحدى جزر جنوب اليابان لقلّة مصادر الغذاء، ألقى العالم حبوبا من القمح على رمال الشاطئ. كان من الصعب طبعا استخراج القمح حبة بحبة من الرمال، فهي عملية قد تستنفذ من الطاقة أكثر مما يحصل، ولكن أحد قرود الماكاك الازكيا - وأطلق عليه اسم إيمو imo ألقى بحفنة من الحبوب المختلطة بالرمال في ماء المحيط، وبينما تطفو الحبوب على الماء فإن الرمل يسقط للقاع، وهكذا تمكنت القرود من أكل الحبوب. وقلدتها القرود الصغار فانتشرت

العادة في الجيل الثاني واصبحت كل قردة الماكاك على الجزيرة قادرة على استعمال الماء في فصل الحبوب. ولعل هذا يصلح مثالا لتقليد ثقافي عند القردة.

ترينا الدراسات على جبل تاكا سا كيا ما takasakiyama في شمال كيوتو في اليابان التي يقطنها أيضا قرد الماكاك نمونجا آخر للتطور الثقافي فعندما يلقي زوار الجبل بالحلوى الملفوفة في ورق للقردة - وهي عادة منتشرة في حدائق الحيوانات في اليابان ولكنها غير مالوفة للقردة الحرة- لاحظت إحدى القردة الصغيرة انه من الممكن إزالة الغلاف الورقي من الحلوى قبل أكلها فتعلم الزملاء والأمهات العادة سريعا واستغرقت فترة انتقال الثقافة حوالي ثلاث سنوات»(1).

1. المصدر (ساغان - تأملات في تطور ذكاء الإنسان): ص82.

« بين گروهای مختلفی از بابونها، ماکاکها و دیگر نخستیها، رفتارهای خاصی دیده می‌شود و تمایل فراوانی هست که این رفتارها، فرهنگهایی مختلف بین گروههای متعدد این حیوانات قلمداد شود. مثلاً مشاهده می‌گردد که گروهی از میمون‌ها، برخی پرندگان را طعمه خود می‌سازند، در حالی که از گروه مجاور چنین کاری سر نمی‌زند. هر گروه فریاد و آواز مشخصی دارد که معنای آن این است: "فرار کن، اینجا حیوان درنده‌ای وجود دارد" ولی این فریادها دارای لهجه‌های گوناگونی است و از گروهی به گروه دیگر تفاوت می‌کند.

یک پریماشناس(*) ژاپنی که قصد داشت مشکل گرسنگی میمون‌های ماکاک در یکی از جزایر جنوبی ژاپن را که بر اثر کم بودن منابع غذایی رخ داده بود، را حل کند، بطور اتفاقی تجربه هیجان‌انگیزی را مشاهده کرد. این دانشمند مقداری دانه گندم بر شن‌های ساحل ریخت. طبعاً جدا کردن تکتک دانه‌های گندم از میان شن‌ها کار دشواری است. این کار بیش از آنچه انرژی بدهد انرژی می‌گیرد، ولی یکی از ماکاکهای باهوش که وی نام ایمو imo را بر آن نهاد، مشت‌های از دانه‌های مخلوط با شن و ماسه را در آب دریا ریخت. گندمها بر روی آب قرار گرفتند و شن‌ها به اعماق آب فرو رفتند. به این ترتیب این میمون توانست گندمها را خوراک خود سازد. چند میمون کوچک این کار را تقلید کردند و این شیوه در نسل دوم رایج شد. چندی بعد تمام ماکاکهای این جزیره توانستند از آب برای جداسازی گندمها استفاده کنند.

(*)- پریماتها یا نخستی سانان یکی از راسته‌های پستانداران است و شامل انسان، میمون‌ها و کپی‌ها می‌باشد. (مترجم)

شاید این نمونه را بتوان مثال خوبی از تقلید فرهنگی در میمون‌ها بشمار آورد. مطالعات صورت گرفته در کوه تاکاساکی‌یاما (Takasakiyama) در شمال توکیو،

پایتخت ژاپن، که آنجا نیز محل زندگی میمون‌های ماکاک است، نمونه دیگری از تکامل فرهنگی را به ما نشان می‌دهد. وقتی بازدیدکنندگان این کوه، شیرینی‌های پیچیده‌شده در کاغذ را جلوی میمون‌ها انداختند - که در باغ‌وحش‌های ژاپن کار رایجی است، ولی برای میمون‌های آزاد، ناشناخته محسوب می‌شود - یکی از میمون‌های کوچک دریافت که می‌توان پوشش کاغذی شیرینی را قبل از خوردن آن برداشت. دیگر میمون‌ها و مادران نیز این عادت را به‌سرعت یاد گرفتند و این انتقال فرهنگ حدود سه سال طول کشید» (1).

1. منبع: ساگان، نکاتی در مورد تکامل هوش انسان، ص ۸۲.

وعموماً، فمسألة الميمات من جهة اختراعها عند الحاجة أو تقليدها من الآخرين غير مختصة بالإنسان، ولكن أطروحة أو نظرية الميمات التي يمكن أن تفسر انتقال ثقافة معينة لا يمكنها تفسير اختراع ثقافة معينة أصيلة إذا لم تكن هناك حاجة فردية لهذه الثقافة ويشهد الأمر عندما تكون هذه الثقافة مضرّة بالفرد وبجيناته الفردية.

به هر حال موضوع میمها از نظر ابداع آن، به هنگام نیاز یا تقلید از دیگران فقط به انسان اختصاص ندارد. ولی طرح یا نظریه میمها که می‌توان آن را برای شرح انتقال فرهنگی خاص و مشخص به‌کار گرفت، قادر به تفسیر ابداع فرهنگی معین و ریشه‌دار اگر نیاز فردی به این فرهنگ وجود نداشته باشد، نمی‌باشد. این قضیه هنگامی تشدید می‌شود که این فرهنگ برای فرد و ژن‌های فردی او زیان‌آفرین باشد.

الآن، ما يهمننا معرفته هو: هل أنْ أطروحة أو نظرية الميمات يمكنها تفسير أهم شيء في ثقافة الإنسان وهي مختصاته كالأثير الحقيقي الذي تعجز نظرية الجينة الأنايية عن تفسيره؟

در حال حاضر آنچه فهمش برای ما مهم است این است که آیا طرح یا نظریه می‌تواند مهمترین مؤلفه در فرهنگ انسان را که همان ویژگی‌ها و منش‌های منحصر به فرد او از قبیل ایثارگری واقعی است و فرضیه ژن خودخواه از شرح و بسط آن عاجز است، را شرح دهد؟

الحقیقة، إنَّ نظرية الميمات أيضاً عاجزة تماماً عن تفسير الايثار الحقيقي، ليس فقط لأنه لا توجد فائدة يحققها المؤثر ليكون ايثاره عبارة عن اختراع ولدته حاجته له، بل إنَّ الايثار الحقيقي صفة سيئة بالنسبة للجينات الفردية وهي صفة لا يمكن أن تحايبها الطبيعة؛ لأنها صفة تعمل بالضد من مصلحة الجينات الفردية.

واقعیّت آن است که نظریه می‌تواند نیز از تفسیر ایثارگری حقیقی کاملاً ناتوان است. نه فقط به این دلیل که فایده‌ای برای ایثارگر یافت نمی‌شود، بلکه از این رو که ایثارگری واقعی، ویژگی ناپسندی برای ژن‌های فردی محسوب می‌شود و چون به زیان این ژن‌ها عمل می‌کند، طبیعت دید خوشی نسبت به آن ندارد.

فلا الجينات يمكنها تفسير صفة الايثار الحقيقي، لأنها صفة مضادة وعدو لدود للجينات الفردية، ولا الميمات أيضاً يمكنها تفسير وجود هذه الصفة؛ لأنها كميم ثقافي لا يمكنه أن يظهر للوجود فضلاً عن أن ينجح ويبقى لأنه عبارة عن صفة مضادة وعدوة للبنية الأنانية التي رسختها أنانية الجينات فينا، والتي بنتنا ككيانات أنانية لتضمن بقاءها، ولا يوجد استثناء لأنانية الكيانات (أي أجسامنا) إلا تلك الحالات الإيثارية المبنية على الأنانية الجينية نفسها أو الايثار المتبادل والتي بينها فيما سبق كإيثار الأهل لأبنائهم واطعام الخفاش مصاص الدماء لجاره في الكهف على مبدأ (حك ظهري اليوم لأحك ظهرك غداً)، وهذا النوع من الإيثار لا علاقة له بالإيثار الحقيقي المتعمد.

بنابراین ژن‌ها از تفسیر ایثارگری واقعی درمی‌مانند، چرا که این ویژگی، صفت زیان‌بار و دشمن سرسخت ژن‌های فردی قلمداد می‌گردد. می‌ها نیز از شرح وجود این ویژگی ناتوان هستند، زیرا ایثارگری واقعی نمی‌تواند به عنوان یک میم فرهنگی به‌وجود بیاید چه برسد به اینکه موفق باشد و باقی بماند، زیرا این خصلت، صفتی زیان‌بخش و دشمن ساختار خودخواهانه‌ای است که ژن‌های خودخواه در ما پایه‌گذاری کرده‌اند؛ و بر همین اساس ما را به موجوداتی خودخواه تبدیل کرده‌اند، تا بقای خویش را تضمین نمایند. در خودخواهی این موجودات (بدن‌های ما) استثنایی وجود ندارد، مگر همان حالت‌های ایثارگری که بر خودخواهی خود ژن‌ها استوار است یا ایثار دوجانبه - که پیشتر توضیح دادیم - از قبیل ایثار خانواده نسبت به فرزندان‌شان و غذا دادن خفاش خون‌آشام به همسایه‌اش در غار بر اساس قاعدهء "امروز پشتم را بخاران تا فردا پشتت را بخارام". این نوع ایثارگری ربطی به ایثارگری آگاهانه و واقعی ندارد.

وفي كتابه (الجينة الأنانية) وفي فصل الميمات بالذات فإن د. دوكنز لم يناقش هذه المسألة رغم أنها أهم مسألة في هذا الموضوع، فليس المطلوب - من الملحد ليثبت صحة منهجه - وضع نظرية تفسر اختراع الوحدات الثقافية عند الحاجة إليها أو الاستفادة منها ونسخها وتناقلها بعد ذلك، بل المطلوب هو تفسير الثقافة المتخصصة للإنسان كالايتار وسبب ظهورها ومبدأها.

دکتر داوکینز در فصل می‌ها از کتاب "ژن خودخواه" خویش، از کنار این موضوع می‌گذرد و به آن نمی‌پردازد، هرچند این قضیه، مهمترین مسئله در این حوزه بشمار می‌رود. دلیل این برخورد آن است که از یک ملحد که قصد اثبات درستی مرامش را دارد، مطلوب نیست فرضیه‌ای را بنیان نهد که اختراع واحدهای فرهنگی به هنگام نیاز به آنها یا هنگام استفاده کردن از آنها و یا در مواقع نسخه‌برداری و انتقال آنها را شرح می‌دهد؛ بلکه آنچه

مطلوب است، تفسیر فرهنگ ویژه بشر نظیر ایثارگری و نیز تشریح دلیل پیدایش و خاستگاه آن می‌باشد.

«ومن المحتمل أن يتفرد الانسان بميزة أخرى هي المقدرة على الايثار الحقيقي الأصيل والمحايد. وإن كنت أمل ذلك، فلن أناقش هذه المسألة بطريقة أو باخرى، كما لن أضمن تطورها الممكن من حيث التقليد»⁽¹⁾.

1. المصدر (دوكنز - الجينة الأثانية): ص323.

« ممکن است یک ویژگی منحصر به فرد دیگر انسان قابلیت ایثارگری صادقانه، بی‌ریا و واقعی او باشد. من این آرزو را می‌کنم، ولی نمی‌خواهم در موردش بحث کنم و در مورد تکمیل میمی آن به گمانه‌زنی متوسل شوم »⁽¹⁾.

1. منبع: داوکنز، ژن خودخواه، ص ۲۲۳.

هل يمكن أن نعتبر هذا التصريح عبارة عن اعتراف من د. دوكنز بالعجز عن إيجاد تفسیر منطقي للايثار الحقيقي يتوافق مع نظريته الإلحادية، أم ماذا؟ هل من المعقول مثلاً أن يكون لديه تفسیر لأهم المسائل التي تنقض مذهبه الإلحادي ثم يتركها هكذا تبرعاً؟ أترك الجواب للقارئ.

آیا نمی‌توانیم این سخن را اعتراف دکتر داوکنز به ناتوانی از ارائه تفسیری منطقی برای ایثارگری واقعی که با نظریات ملحدانه وی سازگاری داشته باشد، قلمداد کنیم؟ در غیر این صورت چه تعبیری از آن می‌توان داشت؟ آیا معقول است بپذیریم که به‌عنوان مثال وی شرح و توضیحی برای مهمترین مسائلی که نظریات خداناباورانه وی را نقض می‌کند دارد، ولی بدون هیچ چشم‌داشتی آن را ترک می‌گوید؟ پاسخ را بر عهده خواننده می‌گذارم.

ویکمل دوکنز، فیقول:

«وما أود التوقف عنده الآن هو أن تبصرنا الواعي، أي مقدرتنا على محاكاة المستقبل في المخيلة، قد ينفذنا من الفأض الاناني الاسوء للمتضاعفات العمياء حتى وإن كنا ننظر إلى الجانب المظلم ونفترض أن الانسان الفرد اناني في الاساس. فنحن نتمتع اقله بالعتاد العقلي الذي يتيح لنا تطوير مصالحنا الانانية الطويلة الامد وليس المصالح الانانية القصيرة الامد فقط. فنحن نرى المنافع الطويلة الامد للمشاركة في تأمر اليمامات ويمكننا أن نجلس معا لنناقش سبل تحقيق المؤامرة»(1).

1. المصدر (دوكنز - الجينة الأثانية): ص323.

داوكينز در ادامه می گوید:

« نکته مورد نظرم در اینجا این است که حتی اگر به روی تاریک آن نگاه کنیم و بنا را بر این بگذاریم که افراد بشر اساساً خودخواهاند، آیندنگری آگاهانه ما - قابلیت که آینده را در ذهن ما مجسم می‌سازد - می‌تواند به ما کمک کند تا خود را از شر خودخواهی‌های افراطی این همتاسازهای کور حفظ کنیم. ما دستکم می‌توانیم با این تجهیزات ذهنی که داریم، به جای اینکه فقط به فکر منافع خودخواهانه کوتاه مدت خود باشیم، منافع خودخواهانه درازمدت‌مان را در اولویت قرار دهیم. ما در تباری کبوترها نفع شراکت درازمدت را می‌بینیم، و می‌توانیم دور هم بنشینیم و درباره راه انداختن چنین نقشه‌هایی تبادل نظر کنیم»(1).

1. منبع: داوکنز، ژن خودخواه، ص ۳۲۳.

كل الأحوال التي ندافع فيها عن مصالحنا الأنانية سواء كان أساس دفاعنا ميمي ثقافي أم جيني وسواء كانت مصالح أنانية على المدى القصير أم البعيد، فنحن إنما نتصرف بأنانية وليس بإيثار ولن يغير الإيثار الآني لأجل أنانية بعيدة المدى في كون التصرف أنانياً يهدف لتحقيق مصلحة وإن كانت بعيدة المدى كما هو الحال في إيثار السمعة، وبالتالي فهذا النوع من السلوك لا يمكن أن يكون تعليلاً صالحاً لتفسير الإيثار الحقيقي الأصيل المحايد.

ما در تمام وضعیت‌هایی که برای دفاع از منافع خودخواهانه قرار می‌گیریم، چه اساس این دفاع بر اساس ميم فرهنگی و چه بر اساس ژنتیک صورت بگیرد، خواه بر پایه منافع خودخواهانه کوتاه مدت باشد و خواه درازمدت،

در واقع بر اساس خودخواهی عمل کرده‌ایم؛ نه ایثارگری. ماهیت ایثارگری
آنی به دلیل خودخواهی درازمدت در یک موضوع خودخواهانه که هدف آن
یک مصلحت درازمدت است، تغییر نمی‌کند. درست مانند ایثارگری برای
شهرت. در نتیجه این نوع رفتار نمی‌تواند به‌عنوان ایثارگری حقیقی بدون
چشم‌داشت تلقی گردد.

ثم يكمل د. دوکنز، ویقول:

«والواقع أننا نتمتع بالمقدرة على مقاومة الجينات الانانية لولادتنا، وإن دعت الحاجة،
الميمات الانانية لتلقينا. وأكثر من ذلك، نحن قادرون على مناقشة سبل تطوير وتنمية
الايثار المحايد المحض المتعمد، وهو امر لا وجود له في الطبيعة، أمر لم يطرأ من قبل
في التاريخ كله. فنحن بنينا كآلات جينية وثقفنا كآلات ميمية، ولكننا نتمتع بالمقدرة
على التمرد على من ولدنا منهم. نحن، دون غيرنا على كوكب الأرض، نستطيع التمرد
على جور المتضاعفات الانانية»^(١).

١. المصدر (دوکنز - الجينة الأثانية): ص 323.

داوکینز در ادامه می‌گوید:

«در ما این توان هست که در برابر ژن‌های خودخواهی که با آنها به دنیا آمده‌ایم، و
در صورت لزوم، در مقابل میم‌های خودخواهی که مغز ما را شست‌وشو می‌دهند،
بایستیم. حتی می‌توانیم در مورد راه پرورش ایثارگری ناب و بی‌غرض - چیزی که در
طبیعت جایی ندارد، چیزی که هرگز در تمام تاریخ جهان وجود نداشته - صحبت
کنیم. ما همچون ماشین ژن، ساخته شده و مانند ماشین میم، فرهنگی شده‌ایم، اما
این توان در ما وجود دارد که در مقابل سازندگانمان قیام کنیم. در تمام زمین تنها
این ما هستیم که می‌توانیم در مقابل خودکامگی این همتاسازان خودخواه بایستیم
»^(١).

١. منبع: داوکینز، ژن خودخواه، ص ۳۲۳.

نعم، ولكن:

آری، ولی:

لا يمكن أن توجد وتنمو فينا صفة مضادة لبقاء الجينات الفردية، فهذا أمر غير ممكن أن ينمو ويترسخ في الطبيعة؛ لأنها:

امكان ندارد در ما صفتی ناسازگار با بقای ژنهای خودخواه فردی بوجود بیاید و رشد کند. رشد و رسوخ چنین صفتی در طبیعت غیرممکن است؛ زیرا این صفت:

صفة مضادة لأنانيتنا كآلات بقاء بنتها الجينات،

صفتی است که با ویژگی خودخواهی ما به عنوان وسیله‌ای برای بقا که ژنها بنیان‌گذاری کرده‌اند، در تضاد است.

وصفة تعمل بالضد من مصلحة الجينات الفردية.

صفتی است که بر خلاف منافع ژنهای فردی عمل می‌کند.

وهذا السؤال لن يستطيع الملحدون الاجابة عليه بجواب علمي.

و این پرسشی است که خداناباوران از ارائه پاسخی علمی به آن درمانده‌اند.

فلا يمكن أن يسير زورق عكس التيار دون تجديد يتفوق على التيار الجارف الذي جرف كل الخشبات الأخرى - أو الكائنات غير الإنسان - معه، ولا يمكن أن يكون هناك تجديد دون مجدف.

يك قايق نمی‌تواند بدون پارو زدن، بر خلاف جریان آب خروشان که همه چیز یعنی همهء هستی به‌جز انسان را با خود می‌برد، حرکت کند، و پارو زدن بدون وجود یک پاروزن نیز محال است.

المفروض أننا بعد هذا الإثبات العلمي نقبل ونعترف بوجود مجدف، فقد ثبت لنا وجود أثره الظاهر بقوة من خلال حركتنا عكس التيار الجارف وتمردنا على جور جيناتنا.

پس از این استدلال علمی، ناگزیر ما باید وجود پاروزن را بپذیریم و به آن معترف شویم، زیرا وجود اثر آن که عبارت است از حرکت ما بر خلاف جریان سهمگین و طغیان ما علیه ستمگری ژن‌هایمان، به روشنی بر ما ثابت شده است.

ومن الواضح أننا لا نقصد الله بقولنا المجدف، بل فليكن المجدف هو النفس أو الروح ومن المؤكد أن إثبات وجودها هو طريق لإثبات عالم الروحانيات وبالتالي إثبات وجود الله.

بدیهی است که منظور ما از پاروزن، خدا نیست بلکه این پاروزن می‌تواند نفس یا روح باشد؛ و قطعاً اثبات وجود آن، راهی برای اثبات جهان معنوی و به‌دنبال آن اثبات وجود خداوند می‌باشد.

أما لماذا لا نرى النفس بأعيننا فلسبب بسيط وهو أنها في عالم آخر غير العالم الجسماني المادي الذي نعيش فيه، أما كيف تؤثر فينا مادياً فيمكن تفسير هذا الأمر علمياً على الأقل من خلال قوى عابرة للأكوان وسيأتي بيان هذا الأمر في الفصل السادس، فهناك إمكانية تأثير كون على كون وموجودات في كون على موجودات في كون آخر دون حتى أن يحصل تماس حسي مادي مباشر بينهما، وبنفس الطريقة يمكن أن نفهم تأثير عالم الأنفس في هذا الكون المادي الذي نعيش فيه.

ولى چرا ما نفس را با چشم‌هایمان نمی‌توانیم ببینیم؟ دلیلش ساده است؛ اینکه نفس در عالم دیگری، غیر از جهان جسمانی مادی که ما در آن به‌سر می‌بریم قرار دارد. اما این نفس چگونه می‌تواند روی کالبد ما اثر بگذارد؟ تفسیر علمی این موضوع، حداقل از طریق نیروهای عبورکننده بین کیهان‌ها، که در فصل ششم توضیح داده خواهد شد، امکان‌پذیر می‌باشد. این امکان که یک جهان بر جهان دیگر تأثیر بگذارد و یا موجودات یک جهان بر موجودات جهان دیگر بدون تماس حسی مادی، تأثیر بگذارند، وجود دارد. از این راه می‌توانیم نحوه تأثیرگذاری عالم انفس بر این جهان مادی را که در آن زندگی می‌کنیم، را درک نماییم.
